

دکتر دیوید باوئر، مطالعه استقرایی کتاب مقدس ،سخنرانی ۴، دقیق و واضح، عمیق دگرگون کننده، ارتباطی، و بررسی کتاب مقدس

دیوید باوئر و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر دیوید باور در تدریس خود در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس است. این جلسه ۴، روش‌شناسی استقرایی، دقیق و واضح، عمیق، دگرگون‌کننده، ارتباطی، و سپس، یک بررسی کامل کتاب مقدس است.

ما می‌خواهیم این فهرست را از آنچه که به عنوان اعتقادات در رابطه با رویکرد استقرایی در نظر می‌گیریم، تکمیل کنیم، که پایه و اساس آنچه را که ما در واقع از نظر فرآیند در عرض یک دقیقه ارائه می‌دهیم، بنا خواهد کرد.

همچنین، باید دقیق و مشخص باشد، دقیق، درست، و دقیق بودن، هم کلید دقت و هم کلید اصالت و ژرفا یعنی عمق، است. هرچه یک مفهوم کلی‌تر، گسترده‌تر و نادقیق‌تر باشد، احتمال نادرست بودن آن بیشتر است، زیرا اگر خیلی بی‌قاعده باشد، اگر به اندازه کافی نادقیق باشد، می‌تواند به طرق مختلف، از جمله به طرق نادرست و موارد مشابه، برداشت شود.

با مبهم یا غیرمشخص بودن در تفسیر خود، در واقع به چیزی کاملاً کلی می‌رسیم و وقتی می‌خواهیم آن را تکمیل کنیم، ممکن است جزئیات را به گونه‌ای پر کنیم که منعکس کننده شواهد خود متون مقدس نباشد. این همچنین کلید دقیق و خاص بودن، عمق، نفوذ و ژرفا است. در واقع، خاص بودن عملاً مترادف با اصالت و ژرفا است و گستردگی یا غیرمشخص بودن اساساً مترادف با سطحی بودن است.

حال، معنای واقعی این حرف این است که در کار با هر متنی، هدف باید این باشد که معنای این متن چیست، به این معنا که این متن چه کمکی به کل مجموعه کتب مقدس می‌کند؟ این متن چه حقیقتی را در مجموعه کتب مقدس آموزش می‌دهد که به همان شیوه، کاملاً مانند هر متن دیگری در کتاب مقدس آموزش داده نمی‌شود؟ سهم منحصر به فرد این متن و معنای این متن در کل مجموعه کتب مقدس چیست، به طوری که اگر این متن وجود نداشت، مجموعه کتب مقدس فقیرتر می‌شد؟ حال، من متوجه هستم که این یک هدف والا و دشوار برای رسیدن به آن است، به طوری که شما سعی می‌کنید چیزی را در اینجا پیدا کنید که به یک معنا، سهم منحصر به فردی در کل مجموعه کتب مقدس داشته باشد، به طوری که نمی‌توانید متن دیگری را پیدا کنید که این حقیقت را به این شکل، به این روش خاص، بیان کند. و این ممکن است همیشه قابل تحقق نباشد، اما من فکر می‌کنم که این باید هدف باشد، نه یک تفسیر، یا در واقع، یک کاربرد، که شما از یک متن مشخص استنباط می‌کنید، که به همان اندازه می‌توانید از صدها متن دیگر در کتاب مقدس استنباط کنید. منظور ما از دقیق و مشخص بودن همین است.

معنای دقیق و مشخص این متن در اینجا چیست؟ حال، مهم است که واضح باشیم، واضح، هم از نظر تفکر و هم از نظر ارتباط. واضح فکر کردن، یعنی خیلی دقیق فکر کردن و خیلی دقیق استدلال کردن از شواهد تا نتیجه، اما همچنین در ارتباط نیز واضح باشیم. همانطور که در آموزش یا موعظه معنای این متن ارتباط برقرار می‌کنید، تا حد امکان واضح بیان کنید که این متن چه می‌گوید، چه چیزی در مورد خدا، شخصیت خدا، شخص خدا و اراده خدا برای ما به ما می‌آموزد.

حال، یک مکتب فکری وجود دارد که می‌گوید هرچه عمیق‌تر و دقیق‌تر در تفسیر هر متنی کار کنیم، انتقال واضح معنای آن متن دشوارتر خواهد بود. اینکه شما بتوانید در تفسیر خود آنقدر تحلیلی و آنقدر دقیق

باشید که در واقع به درکی از این متن برسید که انتقال آن به افرادی که در سطح تخصص شما نیستند، دشوار، اگر نگوییم غیرممکن، باشد. بگذارید بگویم که به نظر من، عکس این قضیه صادق است.

دلیل اینکه اغلب اوقات عبارات یا معنای عبارات به شکلی مبهم، نامفهوم و نه چندان خوب بیان می‌شوند، این نیست که واعظ یا معلم، آن عبارت را با دقت یا خیلی خوب، خیلی دقیق مطالعه کرده و آن را به خوبی می‌شناسد، بلکه در واقع برعکس است، زیرا شخص، واعظ، آن عبارت را به اندازه کافی خوب نفهمیده است. آن شخص در تفکر خود در مورد معنای این عبارت، روشن نبوده است، و بنابراین، آن عدم وضوح از نظر تفکر خود واعظ یا معلم، در عدم وضوح در بیان آن شخص بیان می‌شود. در شرایط برابر، هر چه چیزی را بهتر بفهمیم، هر چه یک عبارت را کامل‌تر و عمیق‌تر بفهمیم، احتمال بیشتری وجود دارد که بتوانیم آن را به روشنی به افرادی که سطح درک ما را ندارند، منتقل کنیم.

خب، این، همانطور که گفتم، البته به عمیق و نافذ بودن منجر می‌شود. ما اساساً در مورد این موضوع صحبت کردیم. واقعاً در نقطه‌ای که به تفسیری عمیق و نافذ می‌رسیم، کتاب مقدس برای ما هیجان‌انگیز و مفید می‌شود.

و این واقعاً با ماهیت خودشان مطابقت دارد، زیرا کاملاً واضح است که این نوشته‌ها عمیق هستند. به تعبیر مایر اشترنبرگ، کتاب مقدس حجیم است. این متون عمق دارند.

چه چیز دیگری می‌تواند این واقعیت را توضیح دهد که کلیسا در طول ۲۰۰۰ سال گذشته بیشترین توجه خود را به تفسیر این متون معطوف کرده است، و با این حال ما در ۵۰ سال گذشته به درک بیشتری از معنای این متون نسبت به ۲۰۰۰ سال قبل از آن رسیده‌ایم؟ این را تنها می‌توان با ماهیت کتاب مقدس از نظر استحکام، ضخامت و عمق آن توضیح داد. بنابراین، باز هم، پرداختن به کتاب مقدس در سطحی سطحی، واقعاً پرداختن به آن بر اساس شخصیت و ماهیت خودش نیست. در واقع، اگرچه اغلب این قصد نیست، اما معنای کتاب مقدس همین است.

با آنها سطحی برخورد می‌کند، در حالی که در واقع، عمیق هستند. در موعظه یا تدریس، وقتی به بینش‌های اصیل و عمیقی دست می‌یابید، مردم واقعاً به آنچه می‌گویید علاقه‌مند می‌شوند. از یک طرف، حتی برای کسانی که از نظر فکری تمایلی ندارند، از نظر فکری تحریک‌کننده است.

اما همچنین، و این حتی مهم‌تر است، از نظر معنوی نیز محرک است. مردم از چنین موعظه‌ای بیرون می‌آیند و می‌گویند، من این متن را بارها خوانده‌ام، یا تمام عمرم آن متن را می‌دانستم، و هرگز واقعاً آن را به این شکل درک نکرده بودم. اکنون می‌بینم که این متن به شیوه‌هایی با من صحبت می‌کند که هرگز متوجه نشده بودم که می‌تواند.

حال، از نظر موعظه یا تعلیم، می‌توانم بگویم که این کار بار زیادی را از دوش یک واعظ برمی‌دارد تا مثلاً یک موعظه هیجان‌انگیز، محرک و جذاب را بر اساس زیرکی خود واعظ ایراد کند. اجازه دهید کتاب مقدس کار خود را انجام دهد. می‌توانیم بگوییم، به کتاب مقدس و زیرکی کتاب مقدس، به معنای دقیق کلمه، اجازه دهید هوشمندانه عمل کند.

بگذارید هیجانی که در خود متن نهفته است، موعظه و تعلیم شما را هیجان‌انگیز کند. لازم نیست برای هیجان‌انگیز کردن موعظه‌ی کلام تلاش کنید. اگر موعظه‌ی کلام به خوبی انجام شود، یعنی اگر در واقع بازتابی از تفسیر عمیق باشد، این به خودی خود هیجان‌انگیز خواهد بود.

البته این به آن معنا نیست که جایی برای توسعه مهارت‌های ارتباط موعظه‌ای و تربیتی، موعظه و آموزش ارتباطات وجود ندارد. برای مثال، گذشتگان، ارسطو، در مورد ضرورت هر دو هنر فکری و هنری، هنر توضیحی، هنر فهمیدن، که تفسیر کتاب مقدس است، و هنر بیانی، که موعظه یا آموزش یا مشاوره یا هر شکلی از ارتباط است، صحبت می‌کردند.

شما باید هم درک و هم ارتباط را در نظر بگیرید. مهارت‌هایی در هر دو وجود دارد، اما آنچه من در اینجا پیشنهاد می‌کنم این است که شما نمی‌توانید این دو را کاملاً از هم جدا کنید. همانطور که در موعظه و تدریس خود به تفسیر عمیق و قوی از کتاب مقدس می‌پردازید، ارتباط شما به همان اندازه جذاب‌تر، هیجان‌انگیزتر و خود به بهترین شکل ممکن خواهد بود.

پس، همانطور که پیشنهاد کردیم، باید بدیع و خلاقانه باشد. حال، آنچه ما در اینجا در مورد آن صحبت می‌کنیم، خلاقیت در بازتولید است، نه تولید. برخی افراد تفسیر بدیع یا خلاقانه کتاب مقدس را شامل چیزی می‌دانند که بدیع است به این معنا که چیزی است که من به آن فکر کرده‌ام و در واقع در نیت ارتباطی خود نویسنده کتاب مقدس یافت نمی‌شود.

مسئله این نیست که چیزی بدیع یا خلاقانه ارائه دهیم، یعنی چیزی بدیع خلق کنیم، بلکه در واقع باید در بیرون کشیدن معنایی که از قبل وجود دارد، که قبلاً خلق شده است، بدیع باشیم. این نویسنده است همانطور که قبلاً در موردش صحبت کردیم، نویسنده ضمنی که معنا را خلق می‌کند. ما باید در بازآفرینی و بازتولید معنایی که وجود دارد، بدیع باشیم.

هاوارد کیس، که قبلاً از او نام بردم، در پرینستون تدریس می‌کرد، سال‌ها در مدرسه الهیات پرینستون مطالعه استقرایی کتاب مقدس تدریس می‌کرد، گفت که کار یک مفسر بیشتر شبیه کار یک رهبر ارکستر یا یک اجراکننده در مقابل کار یک آهنگساز است. بنابراین، مسئله اصلی، بدیع یا خلاق بودن از نظر خلق ایده‌های جدید از متن نیست، بلکه استخراج ایده‌هایی از متن است که وجود دارند اما چندان آشکار نیستند، و البته، درک آنها به روش‌های جدید و خلاقانه. حال، این واقعاً به مطالعه کتاب مقدس منجر می‌شود، به نظر ما بازآفرینی است، یعنی مواجهه با کتاب مقدس به عنوان یک رویداد، به طوری که وقتی درگیر تفسیر یک متن کتاب مقدس می‌شویم، در واقع، به یک معنا، تجربه وحیانی، تجربه آشکار شدن خدا بر نویسنده و از طریق کتاب مقدس می‌شویم، در واقع، به یک معنا، تجربه وحیانی، تجربه آشکار شدن خدا بر نویسنده و از طریق نویسنده بر ما را بازآفرینی می‌کنیم.

البته، در حالت ایده‌آل، این باید در موعظه یا تدریس ما بیان شود. همانطور که در ابتدای ارائه‌هایمان اشاره کردم، من در دانشگاه اسپرینگ آریور تحصیل کردم. این یک کالج کوچک در جنوب میشیگان است.

یکی از اساتید بسیار مؤثر من در آنجا، استاد مطالعات کتاب مقدس، دلبلیو. رالف تامپسون، بود که مردی درخشان و معلمی بسیار با استعداد بود. او حداقل یک یا دو دوره را زیر نظر استاد بزرگ پرینستون، هاوارد تیلمن کیست، گذرانده بود. کیست تابستان‌ها را آنجا می‌گذراند، همانطور که من همین هفته آنجا هستم.

او هفته‌ها از تابستان خود را به تدریس در مکان‌های مختلف خارج از پرینستون، از جمله دانشکده الهیات وینونا لیک، اختصاص می‌داد. در آنجا رالف تامپسون زیر نظر کیست تدریس می‌کرد. او در آنجا زیر نظر کیست دوره‌ای در مورد کتاب ارمیا گذراند.

تامپسون به من گفت که این سال‌ها بعد از آن بود که البته او در پایان یکی از جلسات کلاس، زمانی که کیست تدریس در مورد بخش ارمیا را تمام کرده بود، کلاس چنان تحت تأثیر تدریس او و قدرت کلام خدا که از طریق ارمیا در آموزش هاوارد تیلمن کیست آمده بود، قرار گرفت که به مدت نیم ساعت کامل، هیچ کس در آن

کلاس قادر به حرکت نبود. کلاس تمام شد، اما هیچ کس نتوانست اتاق را ترک کند. وقتی تامپسون این را به من گفت، که حدود 30 سال پس از آن رویداد بود، اشک در چشمانش حلقه زد.

این همچنان برای او یک تجربه بسیار سازنده بود. این واقعاً همان کاری است که کتاب مقدس باید انجام دهد و آموزه‌ها و موعظه‌های کتاب مقدس باید شامل آن باشد. البته، این به شماره ۱۴ منتهی می‌شود.

باید دگرگون‌کننده باشد. البته، این شامل وحی الهی است. این وحی را آشکار می‌کند.

این کتاب خدا را برای ما آشکار می‌کند. البته، جهان را از دیدگاه خدا و خود ما را نیز به ما آشکار می‌کند. استاد راهنمای دکترای من و دوست بسیار خوبم، جک دین کینگزبری، محقق بزرگ عهد جدید، در مورد کتاب مقدس که دیدگاهی جایگزین از واقعیت ارائه می‌دهد، صحبت کرده است.

به عبارت دیگر، باعث می‌شود دنیا را متفاوت ببینیم. باعث می‌شود واقعیت را متفاوت ببینیم. باعث می‌شود خودمان را متفاوت ببینیم.

یکی از عبارات عالی در عهد جدید در رابطه با کلام خدا، و البته مربوط به کتب مقدس است، که نویسنده بدیهی است که آنچه را که برای ما در درجه اول، به معنای مستقیم کلمه، کتب عهد عتیق خواهد بود، در نظر داشته است، در فصل ۴ کتاب عبرانیان یافت می‌شود. البته این را به خاطر دارید. زیرا کلام خدا زنده و فعال است، تیزتر از هر شمشیر دو لبه، تا جدایی روح و نفس، مفاصل و مغز استخوان نفوذ می‌کند و افکار و نیات قلب را تشخیص می‌دهد. در حضور او هیچ موجودی پنهان نیست، بلکه همه آشکار و در برابر چشمان او آشکار هستیم.

واقعاً، نکته‌ی این گفته این است که ما واقعاً خودمان را نمی‌شناسیم. ما از درون خود خبر نداریم. ما قلب خود را نمی‌شناسیم تا زمانی که کلام خدا، درون ما را بگشاید و قلب ما را آشکار کند، درون ما را به خودمان آشکار کند.

این یکی از کارکردهای کلام است. به همین دلیل است که می‌گوییم نه تنها شامل آشکار کردن خدا، بلکه جهان دیدگاهی جایگزین از واقعیت، و حتی خودمان به خودمان نیز می‌شود. به هر حال، همانطور که بعداً در این مجموعه خواهیم دید، به همین دلیل است که یعقوب به کلام یا شریعت، به عنوان کتاب مقدس، کلام خدا، به عنوان یک آینه اشاره می‌کند و ما به عنوان یک آینه با آن ارتباط برقرار می‌کنیم.

تنها زمانی که به کلمه نگاه می‌کنیم، خودمان را می‌بینیم. و در نهایت، باید آن را منتقل کرد. اغلب گفته می‌شود که تا زمانی که چیزی را آموزش ندهیم، واقعاً آن را نمی‌فهمیم.

هر چیزی تنها پس از اینکه منتقل شده باشد، کاملاً فهمیده می‌شود. تنها زمانی که به خودتان وظیفه انتقال چیزی را داده باشید، آن را کاملاً می‌فهمید. بنابراین، دوباره، ما دوباره به همان چرخه برمی‌گردیم.

این امر به ویژه برای افرادی که در خدمت مسیحی هستند، اهمیت دارد. اما از طرف دیگر، همه مسیحیان خادم هستند. شما این را می‌دانید.

کهنات مؤمنان، به طوری که همه ما در ابلاغ کتاب مقدس مشارکت داریم، اما به ویژه، البته، از نظر حرفه‌ای، خادمان مسیحی در این امر سهیم هستند.

و بنابراین، شما کتاب مقدس را تفسیر می‌کنید، که پایه و اساسی برای انتقال کتاب مقدس است، اما، باز هم این یک چیز ماریپیچی، نوعی ماریپیچ است. در انتقال، شما در واقع کتاب مقدس را بهتر می‌فهمید، که منجر به انتقال بهتر آنها می‌شود، که منجر به ارتباطات بیشتر می‌شود. آیا زیبا نیست که زندگی، به عنوان مثال، یک ماریپیچ است نه یک خط مستقیم؟ خب، تمام آنچه که تاکنون در مورد آن صحبت کرده‌ایم، در واقع مقدمه‌ای برای کاری است که اکنون می‌خواهیم انجام دهیم، و آن این است که با پایه‌گذاری مبانی نظری، یک فرآیند، یک فرآیند روشمند برای درک بهینه کلام خدا، هم در معنای اصلی آن، تفسیر و هم از نظر معنای معاصر آن، تخصیص یا کاربرد، پیشنهاد دهیم.

حال، در واقع سه راه یا سه رویه ممکن وجود دارد. همه اینها یک فرضیه عملی است که برای بررسی شما ارائه شده است. یکی تفسیر است، و اولی نحوه تفکر ما معمولاً در مورد مطالعه کتاب مقدس است، تفسیر بخش‌های جداگانه یا بخش‌هایی از یک کتاب، و همچنین تفسیر یک کتاب به عنوان یک کل یا یک بخش گسترده در یک کتاب، تفسیر یک بخش بزرگتر یا حتی کل یک کتاب، و پرداختن به تفسیر یک موضوع یا موضوع در سراسر کتاب مقدس، یا در سراسر بخشی از کتاب مقدس، به عنوان مثال، داوری در انبیا، یا معنای عهد در عهد عتیق، یا به عنوان مثال، معنای پادشاهی خدا در کل کتاب مقدس، هم عهد عتیق و هم عهد جدید.

حالا، بیشتر وقتمان را صرف مورد اول می‌کنیم و سپس در مورد اینکه چگونه، به عبارت دیگر، تمرکز مطالعه بر روی بخش‌های جداگانه یا بخش‌هایی از یک کتاب است صحبت خواهیم کرد، و سپس در مورد اینکه چگونه می‌توانید بسیاری از آنچه که در اینجا در مورد آن صحبت می‌کنیم را با سایر محورهای مطالعاتی، یعنی تفسیر کل کتاب یا یک بخش گسترده در یک کتاب یا تفسیر یک موضوع یا مسئله در کل کتاب مقدس، تطبیق دهید، صحبت خواهیم کرد. حال، اولین چیزی که در تمرکز مطالعه ما قرار دارد، اولین کاری است که می‌خواهیم انجام دهیم، توجه به مشاهده است. نقش اصلی مشاهده در واقع توسط اصل استقراء بیان می‌شود.

باز هم، اگر استقرا یا از آنجا که استقرا شامل حرکت از استقرا یک رویکرد مبتنی بر شواهد است، و شامل حرکت از شواهد به نتایج می‌شود، بدیهی است که قبل از هر چیز، آشنایی با شواهد ضروری است، و این از طریق فرآیند مشاهده حاصل می‌شود، از طریق فرآیند مشاهده. حال، مشاهده چیزی بیش از صرفاً خواندن کلمات روی یک صفحه است. این شامل آگاهی کامل از آنچه وجود دارد، آگاهی کامل از آنچه وجود دارد است.

همانطور که کسی گفته است، دیدن به آن آسانی که به نظر می‌رسد نیست، یا نگاه کردن به آن آسانی که به نظر می‌رسد نیست. در واقع، مشاهده، چون ما در مشاهده خیلی چیزها را از دست می‌دهیم. واقعاً یک نظم و انضباط برای خوب مشاهده کردن است.

شرلوک هولمز می‌گوید، البته، این چیزی بود که آرتور کانن دوئل گاهی اوقات از زبان شرلوک هولمز می‌گفت دنیا پر از چیزهای بدیهی است که هیچ‌کس به هیچ وجه هرگز آنها را مشاهده نمی‌کند. و این یکی از مشکلات است. ما آمده‌ایم. ما به آنچه انتظار داریم عادت کرده‌ایم.

ما به انتظارات عادت کرده‌ایم. این اتفاق در دنیا می‌افتد. این همان چیزی است که شرلوک هولمز در موردش صحبت می‌کند.

دنیا پر از چیزهای بدیهی است که هیچ‌کس به هیچ وجه آنها را مشاهده نمی‌کند. چون ما یاد گرفته‌ایم که چه انتظاری داشته باشیم. و چیزهای زیادی وجود دارد که ما هرگز واقعاً به آنها توجه نکرده‌ایم و از وجود آنها در دنیا بی‌اطلاع هستیم.

اما این در مورد کتاب مقدس نیز صادق است. به یک معنا، هر چه کسی بهتر بفهمد، هر چه فرد بهتر بفهمد، یا هر چه فرد با کتاب مقدس آشناتر باشد، به نوعی، آن فرد کمتر قادر به مشاهده از نظر انجام مشاهدات بدیع است. باز هم، به دلیل قدرت انتظار

ما فقط مطالب را مرور می‌کنیم، و از حضور آنها غافلیم. بارها و بارها در تدریس خودم، دانش‌آموزان به من گفته‌اند، چطور ممکن است این نکته را در این متن از دست داده باشیم؟ البته که این نکته وجود دارد. این واضح است، اما من آن را ندیدم.

در واقع، اغلب اوقات، برخی از عمیق‌ترین بینش‌ها در مورد متون، مربوط به اشاره به چیزهایی است که وجود دارند، بدیهی است که وقتی به آنها اشاره می‌شود، وجود دارند، اما مردم قبلاً هرگز آنها را ندیده‌اند. همه اینها را باید بگویم، ما واقعاً باید در مورد کل این فرآیند مشاهده، هدفمند باشیم. حال، سه سطح از مشاهده وجود دارد.

سطح اول، کتاب به عنوان یک کل است. شروع با مشاهده کتاب به عنوان یک کل، دوباره منعکس کننده اصلی است که چند لحظه پیش بیان کردیم، و آن این است که کتاب یک واحد ادبی اساسی است. بنابراین وقتی با مشاهده کتاب به عنوان یک کل شروع می‌کنیم، و اتفاقاً، این شامل بررسی کتاب به عنوان یک کل است، زیرا کتاب یک واحد گسترده از مطالب است، ما کتاب را با ایستادن و بررسی کتاب مشاهده می‌کنیم.

مشابه کاری که ما هنگام رفتن به مثلاً عرشه رصد یک ساختمان بلند، مثلاً ساختمان امپایر استیت، و نگاه کردن به کل منطقه اطرافمان و بررسی منطقه وسیع اطرافمان انجام می‌دهیم. این همان کاری است که ما در رصد کتاب انجام می‌دهیم. این شامل بررسی کتاب است.

عقب ایستادن و درک حرکت گسترده کتاب به عنوان یک کل. بنابراین، سطح اول، کتاب به عنوان یک کل بررسی کتاب به عنوان یک کل و سپس بررسی اجزا به عنوان کل است. باز هم، عقب ایستادن و درک دامنه واحدهای کم و بیش گسترده مطالب.

یک بخش کامل در یک کتاب یا یک بخش کامل در یک کتاب. سطح سوم، مشاهده متمرکز بر بخش‌های جداگانه در کتاب است. این شامل مشاهده دقیق یا تحلیل دقیق کلمات یا جملات جداگانه در یک بخش است.

متوجه خواهید شد که چگونه سه سطح مشاهده با سه سطح مطالب درون کتاب مقدس مرتبط است. کتاب مقدس به عنوان یک کل، یک واحد ادبی اساسی از کتاب است، اما در هر کتابی، واحدهای کم و بیش گسترده ای از مطالب، بخش‌های یکپارچه، دارید. و اگر قرار است روش شما با ماهیت کتاب مقدس مطابقت داشته باشد، باید توجه خود را به آن واحدهای گسترده درون یک کتاب جلب کنید، زیرا آنها در آنجا وجود دارند.

آنها بخشی از ساختار آن کتاب هستند. اما، البته، یک کتاب فقط از واحدهای گسترده‌تر یا چیزی شبیه به آن تشکیل نشده است. البته، شما جزئیاتی نیز در درون مطالب، جملات و کلمات منفرد، دارید و بنابراین ما در سطح سوم مشاهده به آن نیز توجه می‌کنیم.

خب، ما با بررسی کلی کتاب شروع می‌کنیم. و... حالا، مهم است که با بررسی کلی کتاب شروع کنیم، چون نه تنها وقتی کتاب را به عنوان یک کل بررسی می‌کنیم، بلکه از جایی که نویسنده شروع می‌کند هم شروع می‌کنیم.

نویسندگان، می‌دانید، و این به وضوح در مورد نویسندگان کتاب مقدس صادق است، جملات یا پاراگراف‌های جداگانه نمی‌نویسند و سپس آنها را به طور تصادفی به هم نمی‌چسبانند.

دلایل زیادی وجود دارد که باور کنیم کتاب‌های کتاب مقدس ما با دقت برنامه‌ریزی شده‌اند، به طوری که نویسندگان ما واقعاً نشسته‌اند و طرح کل کتاب، طرح، کل طرح را در نظر گرفته‌اند و سپس بخش‌های جداگانه، جزئیات را طبق طرحی که از ابتدا در ذهن داشته‌اند، نوشته‌اند، به طوری که وقتی کتاب را بررسی می‌کنیم، واقعاً از جایی که نویسنده انجام می‌دهد، واقعاً از طرح کل کتاب شروع می‌کنیم. همچنین، شروع با بررسی کتاب مهم است زیرا در تفسیر هر بخشی، اگر می‌خواهید هر بخشی را از نظر زمینه‌ای تفسیر کنید، باید آن را با توجه به نقش آن در کل کتاب تفسیر کنید. بنابراین، با شروع از بررسی کتاب، در واقع خودمان را با همسایگی هر بخشی آشنا می‌کنیم، می‌توانیم آن را اینگونه بیان کنیم.

شما واقعاً نمی‌توانید هیچ متنی را تفسیر کنید، مگر اینکه ابتدا خود را با همسایگی آن متن با زمینه کتاب آن متن آشنا کنید، و با بررسی کتاب، با متن کتاب هر متن، زمینه کتاب هر متن آشنا شوید. بنابراین، شما با بررسی کتاب شروع می‌کنید، سپس به سراغ متن خاص می‌روید، و سپس می‌توانید آن متن خاص را با توجه به موقعیت آن در کتاب تفسیر کنید. حال، از نظر بررسی کتاب، روشی که ما انجام می‌دهیم اساساً شامل شش مرحله است.

و بنابراین، اول از همه، به این موارد نگاهی می‌اندازیم. مورد اول شامل شناسایی مطالب درون کتاب است. و این در واقع به دو نوع مطلب تقسیم می‌شود.

اول از همه، شناسایی مطالب کلی در کتاب. این اساساً شامل این سوال است که هنگام خواندن کتاب از خودمان بپرسیم و به این سوال پاسخ دهیم: به نظر می‌رسد دغدغه اصلی محتوای این کتاب چیست؟ به نظر می‌رسد دغدغه اصلی محتوای این کتاب چیست؟ حال، اساساً سه، در واقع چهار احتمال اصلی در اینجا وجود دارد. هر کتاب مقدس، از نظر مطالب کلی خود، یکی از این چهار چیز را در بر می‌گیرد.

اولین موردی که به آن اشاره می‌کنم، ایدئولوژیک است. آیا دغدغه اصلی محتوای این کتاب ارائه ایده‌ها است؟ اگر چنین است، می‌گوییم که مطالب کلی ایدئولوژیک هستند. این موضوع به وضوح در مورد هر رساله‌ای صدق می‌کند.

برای مثال، مطالب کلی کتاب رومیان ایدئولوژیک هستند. شما البته به شخصیت‌های کتاب رومیان، مثلاً ابراهیم، اهمیت می‌دهید. اما متوجه خواهید شد که کتاب رومیان در درجه اول درباره ابراهیم نیست.

تا جایی که در کتاب رومیان از ابراهیم نام برده شده است، این در خدمت ارائه یک ایده است. البته در این مورد، ایده عادل شمردگی از طریق ایمان. بنابراین دغدغه اصلی کتاب رومیان ایده‌ها هستند.

تمرکز بر ایده‌ها است. و بنابراین، به گفته ما، مطالب کلی رومیان ایدئولوژیک هستند. ضمناً، به نظر من نمونه دیگری از مطالب کلی ایدئولوژیک، کتاب ایوب است.

می‌دانید، کتاب ایوب در درجه اول درباره ایوب نیست. منظورم این است که می‌توانید ایوب را با هر کس دیگری که همین تجربه را داشته جایگزین کنید، و همان کتاب را خواهید داشت. بنابراین، شخص ایوب، ایوب به عنوان یک شخص، در کتاب ایوب اهمیت چندانی ندارد.

حداقل، در درجه اول مهم نیست. آنچه در کتاب ایوب مهم است، در درجه اول مهم، ایده است، و کاوش در مورد ایده، کار کردن روی ایده، درک ایده، رنج کشیدن به ظاهر درستکار. حال، نوع دوم مطالب کلی، تاریخی است.

من اینجا به مزمور ۷۸ اشاره کردم، اما اجازه دهید مثال دیگری بزنم که یکی از آن مزامیر تاریخی است. این مزمور واقعاً تاریخ برخورد خدا با قومش، اسرائیل، را تا زمان نگارش مزمور روایت می‌کند.

مثال دیگر این مورد، کتاب عاموس است، جایی که کتاب عاموس در درجه اول به وقایع پیرامون داوری خدا بر پادشاهی شمالی اسرائیل می‌پردازد. در واقع، وقایعی که منجر به داوری خدا بر قومش، اسرائیل، و واقعه داوری خدا بر خود اسرائیل می‌شود. باز هم، در عاموس، انواع دیگری از اتفاقات در اینجا رخ می‌دهد، اما تمرکز واقعاً بر وقایع است و منظور ما از مطالب کلی تاریخی همین است. این موضوع، دغدغه اصلی محتوای کتاب، یعنی ارائه وقایع، است.

ضمناً، نمونه‌ی دیگری از این دست از مطالب عمومی تاریخی، کتاب خروج است. ببخشید، من در این مورد اشتباه کردم. نه خروج، بلکه کتاب اعداد، که در آن اعداد عمدتاً به وقایعی می‌پردازد که در زندگی اسرائیل رخ می‌دهد، زیرا اسرائیل، البته، در بیابان سرگردان است، یکی پس از دیگری.

نوع سوم مطالب عمومی، زندگینامه‌ای است. اگر دغدغه اصلی محتوای کتاب، معرفی اشخاص باشد، آنگاه می‌گوییم مطالب عمومی، زندگینامه‌ای هستند. فکر می‌کنم این موضوع آشکارا در مورد روت، کتاب روت صدق می‌کند، جایی که واقعاً دغدغه اصلی نه رویدادها یا ایده‌ها، هرچند که وجود دارند، بلکه بیشتر اشخاص هستند.

شخصیت روت، شخصیت نوعی، شخصیت بوعز، و اینکه چگونه این اشخاص با یکدیگر ارتباط دارند و به یکدیگر واکنش نشان می‌دهند و به یکدیگر کمک می‌کنند. این کتاب واقعاً بر روی اشخاص تمرکز دارد. نوع دیگری از مطالب عمومی، مطالب جغرافیایی خواهد بود.

وقتی دغدغه اصلی ارائه مکان‌ها باشد، مطالب عمومی جغرافیایی داریم. و البته، شما اینجا چند مثال واضح دارید. فکر می‌کنم یکی از نمونه‌های واضح‌تر، کتاب یوشع باشد، که در آن دغدغه، البته، تأکید بر سرزمین وجود دارد.

در واقع، مکان‌ها، سرزمین، البته سرزمین کنعان، و مکان‌های درون این سرزمین، یعنی دغدغه جغرافیایی، واقعاً بر دغدغه افراد در کتاب یوشع غلبه می‌کند. کتاب یوشع در درجه اول درباره یوشع نیست. در درجه اول درباره سرزمین و فتح و تقسیم آن است.

اگر در واقع از خود پرسید که آیا سرزمین در برنامه کتاب یوشع به خاطر یوشع اهمیت دارد یا اینکه یوشع به خاطر سرزمین اهمیت دارد، فکر می‌کنم پاسخ کاملاً روشن است. در مورد کتاب یوشع، شخص یوشع به دلیل نقشی که در رابطه با سرزمین ایفا می‌کند، اهمیت دارد، زیرا او در فتح سرزمین رهبری می‌کند و به این دلیل که او در درجه اول در تقسیم سرزمین نقش دارد. این پیشرفت جغرافیایی، موقعیت جغرافیایی و مالکیت جغرافیایی است که به شخص یوشع در کتاب یوشع اهمیت می‌دهد و نه برعکس.

در مورد کتاب خروج، فکر می‌کنم مطالب کلی جغرافیایی دارید، زیرا در واقع، کتاب خروج در درجه اول به حرکت اسرائیل از سرزمین مصر، جوشن در سرزمین مصر، از طریق دریای سرخ و از طریق بیابان به کوه سینا، از یک مکان به مکان دیگر می‌پردازد. در واقع، در کتاب خروج، سرزمین مصر به خودی خود یک مکان نیست. بلکه نوعی وجود است. به عبارت دیگر، این مکان در کتاب خروج اهمیت دارد.

همه چیز به مکان مربوط می‌شود. و باز هم، موسی، البته، در کتاب خروج بسیار مهم است. نمی‌توان گفت که او مهم نیست.

اما باز هم، کتاب خروج، اگر کتاب خروج را با اصطلاحات خودش بخوانید، کاملاً روشن می‌کند که اهمیت موسی تابع نقشی است که او در خروج اسرائیل از مصر به کوه سینا ایفا کرد. اتفاقاً، جالب اینجاست که وقتی خدا برای اولین بار موسی را در دامنه‌های سینا ملاقات می‌کند، البته خودش در این مرحله، در اوایل، در آن فصل‌های خروج، حدود فصل سوم خروج، از سرزمین مصر خارج شده یا فرار کرده است، وقتی خدا برای اولین بار موسی را ملاقات می‌کند، به او می‌گوید، او موسی را با این جمله مأمور می‌کند که تو قوم مرا از مصر به این مکان هدایت خواهی کرد. و می‌گوید که آنها مرا در این کوه پرستش خواهند کرد.

و کتاب خروج به اوج خود، واقعاً به اوج خود می‌رسد، در حالی که خیمه بر روی کوه، در سینا، ساخته می‌شود و جلال شکینا خدا بر خیمه در آنجا، در آن مکان، نازل می‌شود. حال، واقعاً مهم است که فقط یکی از این موارد را به عنوان مطالب کلی هر کتابی شناسایی کنیم. من اشاره کردم که شما اغلب، در واقع، معمولاً، بیش از یکی از این موارد را در اختیار دارید.

اغلب، هر چهار مورد را در کتاب خواهید داشت. اما مهم است که یکی از آنها را به عنوان محور اصلی کتاب مشخص کنید. حال، ممکن است بگویید، خب، چرا نتوانستید دو یا سه مورد از آنها را به عنوان مطالب عمومی در یک کتاب خاص مشخص کنید؟ اگر این کار را انجام دهید، واقعاً می‌گویید که دغدغه اصلی محتوای کتاب، مثلاً رابطه بین ملاحظات ایدئولوژیکی، زندگی‌نامه‌ای و جغرافیایی است.

در این صورت، و البته، در اصل، این امکان‌پذیر خواهد بود، اما این کاری است که نویسندگان مدرن ممکن است انجام دهند، اما نویسندگان باستانی این کار را نمی‌کردند. نویسندگان باستانی معمولاً از نظر نحوه ساخت چیزها چندان پیچیده نبودند. و بنابراین، تقریباً هیچ‌وقت در کتاب مقدس تمرکز کتاب بر رابطه رابطه‌ی پیچیده‌ی چیزهای مختلف مانند آن، نیست.

بلکه، معمولاً تمرکز ساده‌ای در کتاب‌های کتاب مقدس وجود دارد، یک تمرکز ساده. این یک دغدغه انحصاری نیست، بلکه تمرکز ساده‌ای است بر ایده‌ها، یا بر رویدادها، یا بر اشخاص، یا بر مکان‌ها. حال هدف از شناسایی مطالب کلی چیست؟ چه نوع نتیجه‌ای برای نتیجه تفسیری وجود دارد؟ آیا راهی برای انجام این کار در نقطه مشاهده وجود خواهد داشت؟ خب، اولاً، این کمک می‌کند؛ به ما کمک می‌کند تا وقتی به تفسیر رسیدیم، بر ویژگی‌های اصلی کتاب تمرکز کنیم.

برای مثال، اگر مطالب کلی یک کتاب خاص بیوگرافی باشد، ما را به بررسی نحوه ارائه و معنای شخصیت یا شخصیت‌های اصلی که در آن کتاب معرفی شده‌اند، سوق می‌دهد. به عبارت دیگر، این امر ما را به تمرکز بر مطالعات شخصیتی آن کتاب سوق می‌دهد. حال، قبلاً اشاره کردم که از ابراهیم در کتاب رومیان نام برده شده است.

حال، اگر کسی شخصیت ایدئولوژیک یا مطالب کلی ایدئولوژیک کتاب رومیان را جدی بگیرد، اگرچه از ابراهیم در آنجا نام برده شده است، تمایلی به مطالعه شخصیت ابراهیم در رومیان نخواهد داشت. این نوعی تناقض با مطالب کلی آن کتاب خواهد بود، زیرا کتاب رومیان در درجه اول به ابراهیم به عنوان یک شخصیت نمی‌پردازد، بلکه به ابراهیم به عنوان یک نمونه یا فرصتی برای بررسی ایده توجیه از طریق ایمان می‌پردازد.

بنابراین، وقتی به تفسیر رومیان می‌رسیم، تمرکز بر مطالعه ایده‌ها، معنای ایده‌های اصلی در رومیان، به جای معنای افراد اصلی یا شخصیت‌های اصلی در آن کتاب، با مطالب کلی رومیان همخوانی بیشتری دارد، که در

کتاب پیدایش مناسب است، زیرا این کتاب دارای مطالب کلی زندگینامه‌ای است که در آن ابراهیم واقعاً از نظر اهمیت او به عنوان یک شخصیت ارائه می‌شود، به طوری که ارائه ایده‌ها در پیدایش نسبت به ارائه افراد نسبتاً کم‌اهمیت‌تر است، و بنابراین، با در نظر گرفتن این نکته، وقتی در تفسیر به سراغ پیدایش می‌روید، بر افراد یا شخصیت‌ها تمرکز می‌کنید، نه بر ارائه ایده‌ها به معنای واقعی کلمه در آن کتاب. بنابراین، این یک هدف یا یک دلیل برای شناسایی مطالب کلی است. وقتی به تفسیر می‌رسیم، تمرکز بر برجسته‌ترین ویژگی‌ها به ما کمک خواهد کرد.

در واقع، این به ساختار کتاب، به ویژه توسعه خطی آن، نیز اشاره خواهد کرد. واحدها و زیرواحدهای اصلی کتاب، یعنی تجزیه کتاب، مستقیماً با آنچه شما به عنوان مطالب کلی خود شناسایی می‌کنید، مرتبط و قابل استخراج خواهند بود. کمی بعد، وقتی به مرحله دوم بررسی کتاب، یعنی شناسایی ساختار کتاب، نگاه می‌کنیم، به این موضوع برمی‌گردم.

اما آنچه شما به عنوان مطالب کلی خود شناسایی می‌کنید، بر نحوه نگاه شما به کتاب و تجزیه‌ی واحدهای اصلی آن تأثیر خواهد گذاشت و از طریق آن، ممکن است بر درک شما از پیام کتاب به طور کلی تأثیر بگذارد. هدف سوم برای شناسایی مطالب کلی این است که به ترکیب مطالب کمک می‌کند. این می‌تواند به عنوان مبنای احتمالی چارچوبی برای ترکیب کتاب عمل کند.

این در واقع با مورد اول، یعنی تمرکز بر ویژگی‌های اصلی و موارد مشابه، مرتبط است، به طوری که مثلاً در موعظه یا تدریس، ممکن است بخواهید مجموعه‌ای از خطبه‌ها را در مورد شخصیت‌های اصلی کتاب و موارد مشابه انجام دهید. در حالی که اگر کتاب شما جغرافیایی بود، ممکن است بخواهید مجموعه‌ای در مورد خلاصه کتاب انجام دهید که شاید در یک مجموعه خطبه، در مورد مکان‌های مهم درون این کتاب یا هر چیز دیگری منعکس شود. حال، دومین نکته‌ای که در مطالب فراتر از مطالب عمومی وجود دارد، مطالب خاص است.

این کاری نیست که لزوماً انجام آن ضروری باشد، اما ممکن است مفید باشد که برای هر فصل یک عنوان توصیفی مختصر ارائه دهید، که واقعاً به یادآوری محتوای آن فصل کمک می‌کند و به شما کمک می‌کند تا بدون مراجعه به متن، به محتوای کتاب فکر کنید. عناوین فصل. اگر قرار است برای هر فصل عنوانی انتخاب کنید، بهتر است این عناوین را مختصر، معمولاً نه بیشتر از یک یا دو کلمه، منحصر به فرد نگه دارید، به طوری که عنوانی که برای هر فصل از کتاب انتخاب می‌کنید، برای هیچ فصل دیگری در آن کتاب قابل استفاده نباشد.

ساده. گاهی اوقات، دو یا سه موضوع مختلف در یک فصل وجود دارد و اصلاً مشخص نیست که چرا کسانی که مسئول تقسیم‌بندی کتاب مقدس ما به فصل‌ها هستند، آنها را دقیقاً در کجا تقسیم کرده‌اند، بنابراین، ممکن است ارائه یک عنوان ساده که واقعاً برای شما، همه چیز موجود در فصل را در بر بگیرد، آسان نباشد اما سعی کنید این کار را انجام دهید. به جای ارائه عنوانی که به هر، شاید، دو یا سه مورد اصلی در آنجا می‌پردازد یا سعی می‌کند آنها را در بر بگیرد، سعی کنید آن را ساده نگه دارید.

فقط یک ایده در ذهن شما، با توجه به ویژگی‌های خاص ذهن خودتان، به شما کمک می‌کند تا محتوای متنوع آن فصل را گرد هم آورید. و البته، باید تداعی‌گر باشد، یعنی در ذهن خودتان باشد، و باید به شما کمک کند تا آنچه را که در محتوای آن فصل دارید به ذهن بیاورید، تداعی کنید، که در واقع به این معنی است که می‌توانستیم یک صفت دیگر هم اینجا اضافه کنیم، و آن این است که باید شخصی باشد. چیزی به عنوان عنوان فصل درست یا غلط وجود ندارد.

هر عنوانی که برای شما مناسب باشد، عنوان خوبی است، عنوانی که برای شما تداعی گر باشد، عنوان خوبی است. هدف از انتخاب این عنوان‌ها برای فصل‌ها، قبل از هر چیز، تأمل است. همانطور که گفتیم، گاهی اوقات انتخاب عنوان برای یک فصل آسان یا واضح نیست.

بنابراین باید کمی در مورد آنچه اینجا هست، در مورد محتوای این فصل فکر کنید. باید در مورد محتوای آن فصل تأمل کنید. و هر چیزی که باعث شود به عقب برگردید و در مورد آنچه آنجاست تأمل کنید، در واقع این نوعی مشاهده است، مفید است.

همچنین، البته، بدیهی است که برای یادآوری، برای کمک به شما در تفکر در مورد محتوای این فصل بدون مراجعه به متن و برای ارجاع به طوری که واقعاً بتوانید تشخیص دهید که مطالب در کجای یک کتاب یافت می‌شوند. به عنوان مثال، در کتاب اعمال رسولان، می‌دانید که داستان کورنلیوس و ایمان آوردن کورنلیوس در فصل دهم آمده است. این عناوین فصل‌ها به شما کمک می‌کنند تا این موضوع را به خاطر بسپارید.

موعظه پولس در کنیسه انطاکیه پیسیدیه در باب ۱۳ آمده است. جدایی راه پولس و برنابا در باب ۱۵ آمده است. حتی اگر بتوانید به یاد بیاورید، به یاد داشته باشید که در صفحه مربوطه، این موضوع در انتهای باب ۱۳ آمده است.

اینکه خدمت پولس در فیلیپی، در واقع خدمت پولس و سیلاس در فیلیپی در فصل شانزدهم آمده است. این عناوین فصل‌ها واقعاً به شما کمک می‌کنند تا بدون مراجعه به متن، به محتوای کتاب فکر کنید. اتفاقاً، این می‌تواند بسیار مفید باشد زیرا شما در حال فکر کردن به چگونگی ارتباط مطالب در یک کتاب مقدس با یکدیگر هستید.

چون اغلب اوقات ارتباط بین بخش‌های یک کتاب به ما دست می‌دهد، بینش‌هایی در مورد آن نه زمانی که متن را واقعاً جلوی خود باز کرده‌ایم و به کلمات صفحه نگاه می‌کنیم، بلکه زمانی که کار دیگری انجام می‌دهیم وقتی رانندگی می‌کنیم یا شاید در باغ کار می‌کنیم و به محتوای کتاب، عناوین فصل‌ها، و اینکه کدام عناوین فصل به ما کمک می‌کنند فکر می‌کنیم، همانطور که این کار را انجام می‌دهیم، تقریباً به طور اتفاقی، ارتباطاتی ایجاد می‌شود. اوه، بسیار خوب، به نظر می‌رسد این مربوط به چیزی است که می‌توان گفت، در اوایل کتاب پیدا شده است، و من هرگز این دو چیز را کنار هم قرار نداده بودم، اما اکنون، همانطور که کار دیگری انجام می‌دهم، فقط نوعی تأمل بدون اینکه متن جلوی من باشد در مورد این کتاب، اکنون در حال بررسی ارتباطات اینجا هستم، که ممکن است بسیار مهم باشد، که اگر خودم را فقط به باز بودن متن جلوی خود و نگاه کردن به صفحات محدود می‌کردم، هرگز به ذهنم خطور نمی‌کرد.

حالا دومین مؤلفه یا مرحله‌ی دوم بررسی کتاب، واقعاً شامل ساختار کتاب می‌شود که خود دو مؤلفه دارد. ساختار دو مؤلفه دارد.

مورد اول شامل شناسایی واحدهای اصلی و فرعی کتاب است. این مورد در واقع به پیشرفت خطی مربوط می‌شود. پیشرفت خطی کتاب.

واحدهای اصلی و زیرواحدها، تجزیه کتاب. دومین مؤلفه ساختار، روابط ساختاری اصلی ما است که در کل کتاب عمل می‌کنند. سیستم‌های سازمانی که واقعاً بررسی می‌کنند که چگونه عناصر مختلف درون کتاب به طور پویا با یکدیگر مرتبط هستند.

اینجا جای خوبی برای مکث است. ما در ابتدای بخش بعدی مفهوم ساختار را خیلی خلاصه معرفی کردیم. برمی‌گردیم و آن را با دقت بیشتری بررسی می‌کنیم.

اما همانطور که گفتم، این واقعاً در مرکز توجه است. این بحث تحلیل ساختاری در مرکز کاری است که ما در بررسی کتاب‌ها انجام می‌دهیم. و بنابراین، بررسی این موضوع واقعاً به دقت زیادی نیاز دارد.

این دکتر دیوید باور در تدریس خود در مورد مطالعه استقرایی کتاب مقدس است. این جلسه ۴، روش‌شناسی استقرایی، دقیق و واضح، عمیق، دگرگون‌کننده، ارتباطی، و سپس، یک بررسی کامل کتاب مقدس است.